

راز شب

شهر در خواب است و من شب زنده داری میکنم
اختران آسمان را سرشماری میکنم
میشوم مست از شراب خوشه های کهکشان
تا طلوع صبحگاهان می گساری میکنم
مینشینم سنگها را با خودم وا میکنم
از دل دیوانه ام تیمارداری میکنم
میسپارم گوش بر صوت دل انگیز سکوت
خواب سنگین را ز چشمانم فراری میکنم
تا نگیرد جای شب را باز هم غوغای روز
ساعت دیوار را هی دستکاری میکنم
گر سپیده سرزند بر پهنه بام کبود
روز را در انتظارش بردباری میکنم
شب انیس و آشنای عاشقان بیدل است
در هوای یار شبها بیقراری میکنم
شهر در خواب است و من شب زنده داری میکنم
راز پنهان دلم را پرده داری میکنم
ماندانا خضرابی